

راز عبور از رنج‌های زندگی و رسیدن به لذات بندگی/ دانشگاه امام صادق (ع) - ج 5
پناهیان: بخاطر همه لحظاتی که شاد شاد نبودیم باید استغفار کنیم/ برای عبور از رنج و رسیدن به لذت، اگر از راه اصلی نروی، تمام راه‌های فرعی خوب، تو را به دوزخ می‌برند/ راه اصلی «اطاعت از دستور» است؛ نه خوب بودن بدون دستور! / چرا خدا به جای «پیشنهاد» برنامه، به ما «دستور» می‌دهد؟ / عشق‌بازی عبد با مولا از طریق «دستور» است / «اطاعت از دستور مولا» آخرین زیبایی‌ای است که انسان‌ها بعد از خیلی خوب بودن درک می‌کنند / «رساله عملیه» وسیله عشق‌بازی رزمندگان با خدا بود

حجت الاسلام پناهیان: آن راز و آن راه اصلی «اطاعت از دستور است» نه خوب بودن بدون دستور! یعنی اینکه انسان به دنبال دستور باشد، نه به دنبال کار خوب! بسیاری از مردم با محتوای دستورات خدا هم موافقند اما وقتی به صورت «دستور» می‌آید، با خدا دعوی‌شان می‌شود! شاید بعضی‌ها بگویند: «اگر دستور نبود ما خودمان اجرایش می‌کردیم! چرا دستوری‌اش می‌کنی؟!»

امسال نهمین سالی است که حجت‌الاسلام پناهیان در دهه اول محرم سخنران هیئت میثاق با شهدا است. چندین سال است که هیئت دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) به بزرگترین مجلس عزاداری دانشگاهی در شهر تهران تبدیل شده است و هر شب پذیرای چندین هزار نفر از دانشگاهیان است به طوری که در سال گذشته در روزهای ششم و هفتم محرم، شاهد حضور حدود 20 هزار عزادار بوده است. یکی از جذابیت‌های این مراسم، موضوعات جدید و به‌روز استاد پناهیان است. موضوع امسال مباحث استاد پناهیان در دهه اول محرم در دانشگاه امام صادق «راز عبور از رنج‌های زندگی و رسیدن به لذات بندگی» اعلام شده است. فرازهایی از پنجمین شب این سخنرانی را در ادامه می‌خوانید:

الف) برخی دیگر از راه‌های عبور از رنج

برخی راه‌های فرعی رسیدن به لذت‌های برتر / 1) آگاهی از لذت‌های برتر

- در جلسات قبل به بیان راه‌هایی پرداختیم که می‌توانست ما را از رنج‌های زندگی عبور بدهد؛ البته نه اینکه مطلق رنج‌ها را از بین ببرد، بلکه رنج‌های نابجا را حذف کند و ما را اهل تحمل رنج‌های ارزشمند و حتی اهل استقبال از رنج‌های ارزشمند قرار بدهد. جا دارد که در مورد راه‌های رسیدن به لذت هم صحبت کنیم، و کمی هم درباره لذات معنوی و راه‌های متعدد رسیدن به لذت‌های معنوی بپردازیم و بعد از آن، به «راز» رسیدن به این لذت‌ها برسیم.
- همان‌طوری که یک سلسله راه‌هایی برای عبور از رنج وجود دارد، یک سلسله راه‌ها هم برای رسیدن به لذت‌ها وجود دارد؛ آن هم لذت‌های بسیار عمیق. طبیعتاً اولین راه رسیدن به لذت این است که بدانیم یک چنین لذت‌هایی هست، خبر داشته باشیم، آگاهی داشتن از این لذت‌ها که بد نیست.

و از بین بردن حسادت و خساست/ هر زمانی لذت نبریم و شاد نباشیم، در حال کفران نعمتیم

راه‌های دیگری هم برای رسیدن به لذت‌های برتر وجود دارد. مثلاً شما در وجود خودتان حسادت را از بین ببرید، اگر کسی موفق به از بین بردن حسادت بشود، بابت همه آدم‌هایی که یک امتیازاتی پیدا می‌کنند (مثلاً کسانی که ماشین نو می‌خرند) عین

یک «مادر» خوشحال خواهد شد. ولی الان انسان‌ها این قدر بدبخت هستند که فقط برای موفقیت خودشان خوشحال می‌شوند!

• تو حسادت را در وجودت از بین ببر، آن وقت به تعداد موفقیت و لبخند همه آدم‌ها، از حیات لذت خواهی برد! همچنین، تو خساست را در خودت از بین ببر، آن وقت به این حدیث شریف می‌رسی که فرمود: «آدم پست و لئیم از خوردن -از سفره دیگران- لذت می‌برد، ولی آدم کریم از خوراندن لذت می‌برد، اینکه از سفره خودش به دیگران بخوراند لذت می‌برد.» (لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ وَ لَذَّةُ اللَّئَامِ فِي الطَّعَامِ؛ غررالحکم/7638) تو سفره می‌اندازی و مثلاً ده نفر مهمان داری، وقتی اینها غذا می‌خورند تو لذت می‌بری! معلوم است که این لذت بالاتر از لذت غذا خوردن و شکم‌بارگی فردی است!

بخاطر همه لحظه‌هایی که شاد شاد نبودیم باید استغفار کنیم / خدا و ملائکه از انسانی که شاد شاد نباشد متنفر است!

• برای رسیدن به لذت‌های برتر راه‌های متعددی وجود دارد. و ما هر زمانی لذت نبریم و شاد نشویم در حال کفران نعمت هستیم. و به کفر نزدیک هستیم. بخاطر همه لحظه‌هایی که شاد شاد نبودیم باید استغفار کنیم؛ خدا و ملائکه از انسانی که شاد شاد نباشد متنفر است! خداوند آمار داده است: «و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ/13) کم هستند از بندگان من که شکور باشند! بقیه دمج و افسرده و ناراحت هستند! سرد و بی‌انرژی و بی‌روح هستند، منفی‌باف و منفی‌نگر هستند. ابلیس حال آنها را خراب می‌کند، وقتی تو اخم بر چهره‌ات نشسته، یا وقتی دلت شاد نیست، ابلیس لبخند به لبانش می‌نشیند.

صبر در رنج زیاد هنر نیست، شکر نعمت هنر است! / زیاد شکور بود زیاد هنر است؛ و انگار سخت‌تر است، چرا؟

• یک راه عبور از رنج -همان طور که قبلاً بیان شد- صبر است. کسی که از رنج‌ها عبور کند، صبور می‌شود! صبر کردن در رنج زیاد هنر نیست. شکور بود زیاد هنر است؛ و انگار سخت‌تر است، ولی آیا واقعاً سخت‌تر است؟ صبر در رنج سخت است، شکر در نعمت که سخت نیست! اما می‌بینیم که این انسان، شکر در نعمت نمی‌کند؛ یعنی کار آسان‌تر را انجام نمی‌دهد، چرا؟ چون نمی‌تواند، چون عادت نکرده و بلد نیست. درست زندگی کردن را یاد نگرفته است. ایمان به خدا، اخم‌هایش را باز نکرده و قلبش را شاد نکرده است، واقعاً که چقدر بی‌ادبی است!

• **به ما یاد داده‌اند که در همان اول نماز بگوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد/2) وقتی این را می‌گویی، باید به رقص بیایی -و سرشار از شور و شوق شوی- اما در طول عمرت چند مرتبه -موقع خواندن حمد- چنین حسّی پیدا کرده‌ای؟!**

امام سجاد (ع): پاداش «شکر نعمت» بالاتر از «صبر در بلاست»!

• امام سجاد (ع) می‌فرماید: پاداش تشکر کردن از خدا در نعمت بالاتر از پاداش صبر کردن در بلا است! (الشُّكْرُ عَلَى الْعَافِيَةِ خَيْرٌ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ؛ مشکاه الانوار/258) اما من و تو همیشه فکر می‌کنیم که صبر کردن در بلا بزرگتر است!

• **بندگان شکور فقط برای نعمتی که به خودشان رسیده شاد نمی‌شوند، برای نعماتی که خدا به همه می‌دهد شاد می‌شوند، مانند وقتی که یک انسان خودخواه و متکبر، یک نعمتی به خودش می‌رسد، شاد می‌شود! بنده شکور، هنگام باران که برای همه کشاورزان نعمت است، او به رقص می‌آید، اگر چه شهرنشین است؛ بندگان شکور این چنین از حیات لذت می‌برند!**

• بندگان شکور حتی بخاطر نعمتهایی که به دیگران رسیده و به او نرسیده هم شاد می‌شوند. بندگان شکور نه فقط برای نعمتهایی که جدیداً به آنها می‌رسد شاد می‌شوند، برای نعماتی که از قدیم خدا به آنها داده است نیز شاد می‌شوند؛ نعماتی که آنها خواسته بودند اما خدا به آنها عنایت کرده بود. یک نمونه عالی از این بندگان شکور، حسین(ع) است، ببینید ایشان در دعای عرفه چه نعماتی را برمی‌شمرد و به خاطر آنها از خدا تشکر می‌کند!

**بندگان شکور خدا حتی به خاطر بلاهایشان هم از خدا تشکر می‌کنند/
بندگان شکور از صبح تا شب مست لذت هستند**

• **بندگان شکور خدا برای نعماتی که خدا به آنها نداده هم تشکر می‌کنند! می‌گویند: «خدایا ممنونت هستم که حواست به من بود و برای اینکه من خراب نشوم فلان نعمت را به من ندادی، تو چقدر به من لطف داری...»**
بندگان شکور خدا حتی به خاطر بلاهایی که دریافت می‌کنند هم از خدا تشکر می‌کنند! می‌گویند: خدایا! اگر تو مرا دوست نداشتی که مرا نمی‌زدی؛ بلکه به من بی‌اعتنایی می‌کردی. «اگر با دیگرانش بود میلی؛ چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟!»

• **بندگان شکور خدا اگر در خانه خدا گریه می‌کنند برای این است که مدیون این همه لطف خدا هستند! اصلاً چنین بنده‌ای چرا شب در خانه خدا گریه نکند؟! اتفاقاً بیشتر هم باید گریه کند! چون صبح تا شب غرق در نعمت‌های خداست و مست لذت لطف خداست؛ آن وقت انتظار دارید که گریه نکند؟! این بندگان هستند که واقعاً از زندگی لذت می‌برند.**

(ب) راز عبور از رنج

برای عبور از رنج و رسیدن به لذت، اگر از راه اصلی نروی، تمام راه‌های فرعی خوب، تو را به دوزخ می‌برند

• عبور از رنج‌ها یک راه اصلی وجود دارد و راه‌های فرعی متعددی هم هست. ولی اگر «راه اصلی» را نروید، تمام راه‌های فرعی خوب، شما را به جهنم خواهد برد! همچنین برای رسیدن به لذت‌های برتر یک راه اصلی وجود دارد و راه‌های فرعی متعددی هم هست. اگر راه اصلی را نروی و راه‌های فرعی را بروی، فرموده‌اند که خداوند تو را به دوزخ خواهد برد. خُب آن راه اصلی چیست؟

• راه‌های فرعی اجمالاً در یک کلمه - ما را به خوب بودن دعوت می‌کنند. مانند صبور بودن، شکور بودن، شجاع بودن، حسود نبودن، دعا کردن، آگاهی داشتن، تمرین داشتن، اینها راه‌های فرعی هستند؛ حتی «مبارزه با هوای نفس»! بله؛ مبارزه با هوای نفس و ریاضت کشیدن هم انسان را به خیلی چیزها می‌رساند. اما این هم بدون توجه به آن راه اصلی، یک راه فرعی به حساب می‌آید.

آن راه اصلی چیست که همه این راه‌های مهم، در مقابلش «فرعی» می‌شوند؟

- پس آن راه اصلی چیست که یک‌دفعه‌ای همه این راه‌های مهم، در مقابل آن فرعی می‌شوند؟ این راه‌های فرعی که گفته شد همگی راه‌های خوبی هستند، این فضائی که گفته شد-مثل صبر، شکر، حسادت نداشتن و...- اینها همه خوبی‌هایی هستند که فطرت ما اینها را می‌فهمد؛ اما بالاتر از همه این خوبی‌ها یک خوبی دیگری هست که زیاتر از همه اینهاست ولی آن را فطرت ما یک کمی دیر می‌فهمد.
- راز به چیزی می‌گویند که شناخته نشده باشد، یا شناخته شده باشد ولی اهمیتش درک نشده باشد، یا اهمیتش درک شده باشد ولی مردم به آن اهتمام و توجه نداشته باشند. و بنده به این سه دلیل، به این راه می‌گوییم «راز» چون ما یا اساساً این راه اصلی را انکار می‌کنیم، یا اهمیتش را درک نمی‌کنیم، و یا اینکه توجه لازم به آن نداریم و به آن عشق نمی‌ورزیم و اصل هدف ما در دیدگان ما برای برنامه‌های مان نیست!

چرا خدا این راه‌های خوب را به ما «دستور» داده است؟ / اگر خدا دستور نمی‌داد، احترامش بیشتر حفظ می‌شد!

- این راه‌هایی که به‌عنوان راه فرعی - بیان کردیم، همه راه‌های خوبی هستند، اما چرا خداوند اینها را دستور داده است؟ فطرت ما که می‌فهمد این‌ها کارهای خوبی هستند، اما چرا خدا به جای اینکه یک برنامه به ما «پیشنهاد بدهد» چرا به ما دستور می‌دهد؟ و بعد هنوز این «دستور» جمله‌اش تمام نشده، چرا جهنم را بالای سر ما بلند می‌کند؟ و چرا ما را به بهشت تشویق می‌کند تا این دستور را تثبیت کند؟!
- بالاخره، دستور و تکلیف، برای انسان سخت است. انسان طبیعتاً دوست دارد که دستور در کار نباشد و خودش یک کاری را انجام دهد. ضمن اینکه بالاخره وقتی یک کسی به ما دستور می‌دهد و خیلی‌ها اجرا نمی‌کنند، حرفش زمین می‌افتد و به آن کسی که دستور داده، بی‌حرمتی می‌شود. اصلاً چرا خدا خودش این کار را کرده است؟ خُب اگر دستور نمی‌داد و پیشنهاد می‌داد، احترام خدا بیشتر حفظ می‌شد!
- پزشک‌ها وقتی نسخه‌ای به بیمار می‌دهند، دیگر کاری ندارند که طرف انجام می‌دهد یا نه، چون دستور نیست، بلکه پیشنهاد است. تازه مردم هم پول می‌دهند که بروند از پزشکان نسخه بگیرند. ولی پیغمبرها از مردم پول نمی‌گیرند، ولی باز هم مردم سخنان‌شان را قبول نمی‌کنند؛ چون دستور می‌دهند!

ما که با فطرت‌مان همه خوبی‌ها را درک می‌کنیم؛ چرا خدا به جای «پیشنهاد» برنامه، به ما «دستور» می‌دهد؟

- مگر حرف‌های پیامبران عقلانی نیست؟ بله؛ همه دستورات دین عقلانی است! اما حالا چرا دستور می‌دهد؟ مگر ما فطرت نداریم؟! مگر ما گرایش به فضائل اخلاقی نداریم؟ چرا داریم؛ ما زیبایی همه خوبی‌ها را درک می‌کنیم! اما چرا یک‌دفعه‌ای دستور با شلاق جهنمی که بالای سرمان هست - داده می‌شود! آخر این دستور برای چیست؟ با این دستور، هم حرمت خدا شکسته می‌شود، هم حرمت امر خدا شکسته می‌شود، هم حرمت اولیاء خدا شکسته می‌شود!

- اولیاء خدا این قدر نازنین و دوست‌داشتنی هستند؛ تا وقتی پیغمبر اکرم(ص) به پیامبری مبعوث نشده بود و به کسی دستوری نداده بود، در مکه همه دوستش داشتند و به سرش قسم می‌خوردند! به حدی که ایشان به «امین» مشهور شده بود. اما از وقتی که ایشان پیغمبر شد، فرمود «حالا دیگر من دستور می‌دهم!» خب معلوم است که خیلی‌ها ناراحت می‌شوند.

راه اصلی، اطاعت از دستور است نه خوب بودن بدون دستور!

- آن راه اصلی، اطاعت از دستور است؛ نه خوب بودن بدون دستور! راه اصلی این است که تو بدانی با فضیلت‌ترین کار اخلاقی بشر در عالم و زیباترین و ارزشمندترین فعل آدمی این است که «انسان به دنبال دستور باشد، نه به دنبال کار خوب!» اطاعت کردن از دستور، خوب‌تر از همه کارهای خوبی است که محتوای دستورات است! بسیاری از مردم با محتوای این دستورات-چون یک‌سلسله نصایح اخلاقی و ارزش‌های بسیار والای انسانی هستند- موافقت اما وقتی به صورت «دستور» می‌آید، با خدا دعوای‌شان می‌شود! شاید بعضی‌ها بگویند: «اگر دستور نبود ما خودمان اجرایش می‌کردیم! چرا دستوری‌اش می‌کنی؟!»
- راز عبور از رنج‌های دنیا و رسیدن به بالاترین لذت‌ها این است که «تو اهل شنیدن دستور باشی، و مهم‌ترین امر در زندگی‌ات رسیدن به امر خدا و اجرای امر خدا باشد» و الا اگر بخواهی بخاطر خدا کار خوب بکنی اما خارج از دستوری که خدا به تو داده، در این صورت اخلاص تو هم ارزشی نخواهد داشت!

مولا رابطه‌ای با عبد ندارد جز اینکه دستور بدهد / عبد رابطه‌ای با مولا ندارد جز اینکه دستور بگیرد

- وقتی خدا دستور می‌دهد تمام دستوراتش عقلانی است، فطری است، مورد نیاز ماست، مطابق میل عمیق فطری ماست؛ ولی بالاتر از همه این زیبایی‌هایی که دستورات خدا دارد این است که «دستور داده است!» اصلاً مولا رابطه‌ای با عبد ندارد جز اینکه دستور بدهد، و عبد رابطه‌ای با مولا ندارد جز اینکه دستور بگیرد!

رابطه اصلی مولا با انسان «دستور دادن»، و رابطه اصلی انسان با مولا «اطاعت» است / و این آخرین زیبایی‌ای است که انسان‌ها بعد از خیلی خوب بودن درک می‌کنند

- کار اساسی مولا رزق دادن برای بندگان خود نیست، رزق را به گوسفندان هم می‌دهد! کار اساسی مولا با بندگان خلق کردن بندگان نیست، حیوانات را هم خدا خلق کرده است! کار اصلی مولا با بندگانش رحم کردن به آنان نیست؛ خدا به تمام ذرات عالم رحم دارد!
- کار اصلی مولا با آدم، دستور دادن است! و رابطه اصلی انسان با مولا اطاعت است! و این زیباترین اتفاقی است که در عالم هستی می‌تواند بیفتد و زیبایی دستور گوش کردن و اطاعت کردن از خدا، آخرین زیبایی‌ای است که انسان‌ها درک می‌کنند؛ بعد از خیلی خوب بودن! مگر اینکه در خوب بودن، خودش را فریب بدهد، مگر اینکه در خوب بودن دیگران را فریب داده باشند.

آدمیزاد اگر سالم باشد، دق می‌کند اگر خدا به او دستور ندهد؛ مانند نوزادی که به شیر مادر وابسته است

- آدمیزاد اگر سالم باشد، دق می‌کند اگر خدا به او دستور ندهد؛ مانند نوزادی که به شیر مادر وابسته است و عاشق آغوش مادر است، عاشق دستور خداست. و به‌عنوان مثال، چون خدا پیغمبر را بیش از دیگران دوست دارد، نماز شب را به او واجب می‌کند! و پیغمبر لذت می‌برد از اینکه مولایش دستور بیشتری به او داده است، و خدا وقتی می‌خواهد پیغمبرش را بر همهٔ ابناء بشر ترجیح بدهد، دستور بیشتری به او می‌دهد!

کسی که می‌گوید «تکلیف سخت است» و «بندگی عاشقانه دستور نمی‌خواهد» مفهوم عشق عبد به مولا را نفهمیده! / عشق‌بازی عبد با مولا از طریق دستور است

- بعضی از احمق‌های متکبر می‌گویند: «چرا می‌گویید تکلیف؟ بگویید عشق‌بازی با خدا!» خُب عشق‌بازی چه کسی با خدا؟ عشق‌بازی پسرخاله‌های خدا با خدا؟! عشق‌بازی برادرزاده‌های خدا با خدا؟! اما عشق‌بازی عبد با مولا از طریق دستور است!
- کسی که می‌گوید «تکلیف سخت است» مفهوم عشق عبد به مولا را نفهمیده! فکر می‌کند منظور از عشق، همان عشق زن و شوهری است که بین برخی جانوران هم پیدا می‌شود! می‌گوید: «بندگی عاشقانه که دستور نمی‌خواهد، دستور سخت است! دستور برای تو که خودخواه و متکبر هستی - و عبد مولایت نیستی - سخت است! دستور برای عبدی که عاشق مولای خود است، نه تنها سخت نیست بلکه این دستور، نفس عبد است! یک عبد عاشق می‌میرد اگر مولایش به او بگوید «من با تو کاری ندارم، راحت باش!»

دنبال خوب بودن باشیم یا دستور؟ / هردو با هم جمع است؛ و این اخلاص را سخت می‌کند

- ما دنبال خوب بودن باشیم یا دستور؟ الحمدلله هردوتایش با هم جمع است! خدا دستوری نمی‌دهد که یک کار خلاف و بدی باشد و بگوید «می‌خواهم ببینم این دستور مرا گوش می‌کنی یا نه؟!» خدا هیچ‌وقت چنین کاری نمی‌کند، همهٔ دستوراتی که می‌دهد، حکیمانه است.
- اتفاقاً امتحان سخت این است که خدا بگوید «من یک کار خوب به تو می‌گویم که انجام بدهی، می‌خواهم ببینم بخاطر اینکه آن کار خوب است داری انجام می‌دهی، یا بخاطر دستور من؟!» اخلاص یعنی این!

1) حاجی در لباس احرام، نمونه‌ای از عشق‌بازی عبد با مولا بر اساس دستور است

- من دو جا عشق‌بازی با خدا بر اساس دستور را در آدم‌ها دیده‌ام؛ یکی در جریان مراسم حج. می‌دانید که طواف خانهٔ خدا طوافی است که در آن ذکر مستحب هم زیاد ندارد، یک ذکر کوتاه دارد که طواف تمام نشده، به پایان می‌رسد و شما می‌توانی فقط یک‌بار این ذکر را بگویی. بنده بارها دیده‌ام که حاجی‌های مختلف در آنجا می‌پرسند: «چه ذکر بگویم خوب است؟» می‌گویم: «آزاد هستی، دستوری نرسیده است!» می‌گوید: «حالا چه ذکر بهتر است یا مستحب است؟» می‌گویم: «آزاد هستی، هرچه خواستی بگو» اصرار می‌کند و می‌گوید: «می‌شود بگردی ببینی آن چیزی که خدا الان می‌خواهد، چیست؟» یعنی اینکه دارد دنبال دستور می‌گردد، چون در آنجا واقعاً زیبایی دستور را درک کرده است.

- بعد از اینکه حاجی از لباس احرام خارج شد، دلش می‌گیرد. من بارها دیده‌ام که اینها وقتی از لباس احرام در می‌آیند دلشان می‌گیرد و می‌نشینند گریه می‌کنند. می‌دانید که لباس احرام ده بیست تا دستور رویش است؛ به آینه نگاه نکن، موی خودت را قیچی نکن و... این حاجی، خوشش می‌آید از اینکه کلی دستور بر روی اوست لذا بعد از اینکه می‌گویند: «حالا از احرام خارج شدی، دیگر راحت باش!» می‌نشینند گریه می‌کند! می‌گوید: «می‌توانم یک‌بار دیگر بروم مُحرم بشود؟» می‌گوییم: چرا خودت را به تکلف می‌اندازی؟ اگر مُحرم بشوی کلی دستور سرت می‌آید! می‌گوید: «دوست دارم! مثل کودکی بودم که در آغوش مادرش بود، اما وقتی از احرام بیرون آمدم، انگار مرا بیرون انداخته‌اند»

2) «رساله عملیه» وسیله عشق‌بازی رزمندگان با خدا بود / خیلی دوست دارم در یک فیلم دفاع مقدسی این‌را ببینم!

- تجربه دیگری که از عشق‌بازی عبد با مولا سر دستور دارم - که تجربه برتری است - اجرای رساله عملیه، مطالعه شدید و عجیب توضیح المسائل در جبهه‌های جنگ است! من نمی‌دانم بچه‌ها وقتی در آستانه شهادت قرار می‌گرفتند، چرا این‌قدر به رعایت دانه دانه‌های مسائل شرعی مقید می‌شدند؟ خیلی دوست دارم در یک فیلم دفاع مقدسی این‌را ببینم! از آنها پرسید: «شما چه‌تان شده؟ مگر عاشق خدا نیستی؟ برو با خدا حال کن! چرا به رساله گیر داده‌ای؟!» رساله عملیه وسیله عشق‌بازی رزمندگان با خدا بود!
- اینها عاشق هستند، نه آن متکبرهایی که ادعای عشق می‌کنند و می‌گویند «عاشقانه عبادت کنید، به تکلیف چه کار دارید؟!» این اخلاق پرست‌های حرفه‌ای خودخواه، چقدر قیافه اخلاقی می‌آیند! بویی از عرفان به مشام‌شان نرسیده ولی می‌گویند: «عارفان، عاشقانه با خدا گفتگو می‌کنند!» باید پرسید: «پس آنها خدا را بندگی نمی‌کنند! نکند آنها پسرخاله‌های خدا هستند!»

دستور خدا، لطف خداست / در کنار دستورات ثابت و معین، دستورات سیال هم داریم که معمولاً سخت‌ترند

- فکر می‌کنید چرا خدا خودش را کوچک می‌کند و به ما دستور می‌دهد در حالی که می‌داند خیلی‌ها دستورش را اجرا نمی‌کنند؟ خدا واقعاً به ما لطف می‌کند که دستور می‌دهد، چون می‌داند که اگر دستور ندهد ما بالا نمی‌رویم و هلاک می‌شویم! خدا می‌داند که وقتی دستور می‌دهد بعضی‌ها بدشان می‌آید؟ ولی می‌فرماید: اشکال ندارد، اما آن بنده‌ای که از دستور خوشش می‌آید، بالا می‌رود.
- البته دستور هم فقط اینهایی نیست که در رساله عملیه نوشته‌اند، اینها دستورهای ثابت است، در کنار اینها دستورات سیال هم داریم که معمولاً سخت‌تر هستند. مثلاً «مادرت یک چیزی می‌گوید، بابایت یک چیز دیگری می‌گوید، و تو نمی‌دانی دستور خدا چیست؟ خدایا! الان من کدامش را باید گوش کنم؟ دل کدام را بدست بیاورم؟» آنجایی که سر چهار راهی قرار می‌گیری، که خدایا من الان کدامش را اجرا کنم؟ یا آنجایی که در خلأ دستور هستی، که خدایا من الان چه کار کنم؟ خدایا من الان کدام رشته درسی را بروم؟ آنجایی که خدا ناز می‌کند و دستورش را صریحاً اعلام نمی‌کند، آنجا را می‌خواهی چه کار کنی؟ تازه از این به بعد در دسر آغاز می‌شود!

«عشق‌بازی با خدا به وسیله دستوراتش» چیزی است که در مدرسه یاد نمی‌دهند / جایش مباحث اخلاقی را گذاشته‌اند

- دستور به همین سادگی‌ها هم نیست که بگیری و اجرا کنی! بله، خدا چند نمونه از دستورها را ثابت و معین قرار داده، ولی آن دستورات سیال و پیچیده‌ای که برای هر کسی با دیگری فرق می‌کند، برای هر کسی در زمان‌های مختلف فرق می‌کند، آنها را چه کار کنیم؟

- «عشق بازی با خدا به وسیله دستوراتش» چیزی است که در مدرسه به ما یاد نمی دهند؛ جایش مباحث اخلاقی را گذاشته اند، ما هم به عنوان راه های فرعی، برخی از این مباحث اخلاقی را بیان کردیم، در حالی که راه اصلی از طریق دستور است. مبارزه با هوای نفس هم اگر طبق دستور نباشد مثل کار مرتاض های هندی می شود؛ هر چند فوائد و نتایجی هم دارد.

حدیث عنوان بصری / علم به تعلّم نیست، اگر علم می خواهی برو حقیقت عبودیت را در خودت پیدا کن

- در پایان بحث، می خواهم قسمتی از حدیث مشهور عنوان بصری را برای شما بخوانم که مرحوم قاضی طباطبائی می فرمود این حدیث شریف را بنویسید، و هفته ای دو سه مرتبه این حدیث را بخوانید.
- عنوان بصری که ظاهراً زیاد هم معتقد به ولایت نبود - ولی امام صادق (ع) را دوست داشت - خدمت امام صادق (ع) می آید، حضرت راهش نمی دهد! دو مرتبه می آید ولی راهش نمی دهد. می رود مسجد النبی و تضرع می کند که «خدایا قلب امام صادق (ع) را با من مهربان کن که ایشان من را راهم بدهد. بعد از این دعا می آید در خانه امام صادق (ع) و حضرت راهش می دهد. حضرت فرمود: چه می خواهی؟ گفت: می خواهم یک کمی معرفت پیدا کنم و علمی نزد شما کسب کنم. حضرت فرمود: علم که به یادگیری و تعلّم نیست؛ علم به حقیقت عبودیت است. اگر علم می خواهی برو حقیقت عبودیت را در خودت پیدا کن، آن وقت علم از در و دیوار برایت می بارد (لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُبْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا مِنْ نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ؛ مشکاه الانوار/326)

حقیقت عبودیت چیست؟ / اینکه عبد، همه اشتغالش به امر و نهی خداست

- گفت: حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: حقیقت عبودیت به سه چیز است - که در اینجا فقط سومین ویژگی را می خوانم: ... وَ جُمْلَةً اشْتِغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ؛ سومین ویژگی برای اینکه حقیقت عبودیت را داشته باشی این است که «همه اشتغالش به امر و نهی خداست» کار دیگری در عالم ندارد!
- حضرت آیت الله گیلانی که از مسئولین قوه قضائیه بودند - و مرحوم شده اند - تعریف می کردند که حضرت امام (ره) یک بار من را توییح کردند و فرمودند: چرا می نیشینی این طرف آن طرف از من تعریف می کنی؟ گفتم: امام من از شما چیزی نگفتم! فقط گفتم که ایشان یک دانه مباح هم در زندگی اش ندارد، تمام کارهایش دستور خداست! بعد به امام (ره) گفتم: ببخشید شما یک مباح در زندگی تان به من نشان بدهید تا من دیگر این را نگویم! بعد امام دیگر هیچ چیزی نگفتند.
- همه اشتغالش به امر و نهی خداست، همین و بس! کار دیگری ندارد، از صبح که بلند می شود، دنبال این است که الان دستور چیست؟

حسین(ع): این یک دستور است، من باید با زن و بچه‌ام بروم...

- چرا می‌گوییم این یک راز است؟ بله، ما می‌دانیم که خدا به ما دستور داده، اما بعضی وقت‌ها نمی‌دانیم چرا دستور داده؟ گاهی اعتراض داریم! گاهی اهمیتش را نمی‌دانیم، گاهی محوریتش را درک نمی‌کنیم، گاهی آن قدر که لازم است به آن توجه کنیم، توجه نمی‌کنیم، گاهی خودمان را برایش تربیت نمی‌کنیم! و مسیر تربیتش هم بسیار مسیر دشواری است!
- گفتند یا اباعبدالله! این بچه‌ها را با خودت نبر، چرا اینها را می‌بری؟ خُب امام حسین(ع) نمی‌توانست برای‌شان توضیح بدهد؛ لذا آخر سر به بعضی‌ها فرمود که این یک دستور است، من باید با زن و بچه‌ام بروم...

